



تقریر درس خارج اصول فقه آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام محمد علی زحمت کش	جلسه	۶۱	تاریخ	۱۴۰۴/۱۰/۲۸
عنوان ۱	اصول عملیه				
عنوان ۲	مقدمات بحث				
عنوان ۳	مقدمه دوم: تاریخچه بحث از اصول عملیه				
عنوان ۴	اصول عملیه در بیان محقق حلی رحمته الله				

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ»

چکیده

این جلسه به ادامه تاریخچه تحول اصول عملیه در فقه شیعه پرداخته شد. محور اصلی بحث، بررسی دیدگاه محقق حلی به عنوان نقطه عطفی در این سیر تاریخی بود. از نظر محقق حلی، تنها سه اصل عملی وجود داشت: نخست، برائت اصلیه که آن را استصحاب حال عقل، یعنی بقای حالت پیش از تشریع؛ دوم، اصل اباحه که بر پایه قاعده «عدم الدلیل، دلیل العدم» شکل گرفته بود؛ سوم، استصحاب حال شرع به معنای بقای حکم ثابت شده در زمان پیشین. نکته کلیدی این است که این سه اصل با اصول عملیه اربعه امروزی یعنی برائت، احتیاط، تخییر و استصحاب، کاملاً متفاوت هستند. محقق حلی حتی استصحاب را نه به عنوان یک اصل عملی، بلکه به عنوان دلیل خامس مستقلى در کنار ادله اربعه یعنی کتاب، سنت، اجماع و عقل می شناخت. ابداع و نظام مندسازی اصول عملیه به شکل امروزی، دستاورد متأخران به ویژه وحید بهبهانی و سپس شیخ انصاری است. نوآوری های اصلی ایشان شامل تعریف شک به معنای اصولی یعنی عدم العلم به عنوان موضوع این اصول، ارائه دلیل عقلی بر حصر موارد حکم عملی در حالت شک در همین چهار اصل، و تنقیح و تفکیک دقیق این اصول از یکدیگر و از امارات می شود.



مرور مباحث پیشین

بحث ما درباره تاریخ اصول عملیه در تفکر اصولی شیعی بود. گفتیم که ابتدا «اصل اباحه» در تفکر اصولی سنی مطرح شد. در آنجا، چون با مشکل فقدان نص در بسیاری از مسائل شرعی - به ویژه مسائل مستحدثه - مواجه بودند، ناچار شدند برای جبران نقص استدلالی خود در مسائلی که به عقیده آنان نصی در آنها وجود ندارد، اصل اباحه را مطرح کنند: که هر جا دلیلی بر وجوب یا بر حرمت نداشتیم، اصل، اباحه است.

گفتیم که برای این اصل اباحه، دو گونه استدلال آوردند: یک استدلال، استدلال به اینکه «عَدَمُ الدَّلِيلِ دَلِيلُ الْعَدَمِ» بود و استدلال دیگر، استدلال به «استصحاب حال العقل» بود. منظور از استصحاب حال عقل، استصحاب زمان قبل از تشریع است. این دو، دلیل های آنان برای اثبات اصل اباحه بود.

گفتیم این اندیشه آمد تا زمان مرحوم مقداد سیوری رحمته الله که از تلامذه فخرالمحققین رحمته الله و متأخر از علامه حلی رحمته الله است. ایشان تقریباً همین منوال را سیر کرده و همان روشی که در تفکر سنی رایج بوده را آورده و به تفکر شیعی منتقل کرده، منتهی با این تغییر یا با این اضافه که دلیل بر اصل اباحه را، دلیل عقلی دانسته است. این دو دلیل - که عبارت بودند از قاعده «عَدَمُ الدَّلِيلِ دَلِيلُ الْعَدَمِ» و قاعده استصحاب - هر دو را به عنوان دلیل عقل و از مصادیق دلیل عقل شمرده است؛ یعنی گفته: ادله اربعه ای که ما داریم: کتاب، سنت، اجماع و عقل است؛ و دلیل این اصل اباحه، عقل است، نه آن سه دلیل دیگر.

اصول عملیه در بیان محقق حلی رحمته الله

محقق حلی رحمته الله که قبل از زمان مرحوم مقداد بوده - حدود صد و پنجاه سال تقریباً متقدم بر زمان مقداد بوده - اصل اباحه را به این شکلی که در تفکر سنی مطرح شد، نپذیرفتند و اساساً ایشان استصحاب را دلیل مستقلاً در کنار ادله اربعه شمرده؛ یعنی گفته اند که ادله، اربعه نیستند؛ بلکه ادله، خمره هستند: کتاب، سنت، اجماع، عقل و استصحاب. سپس، اصل اباحه و همچنین اصل برائت عقلیه - یا برائت اصلیه به تعبیر ایشان - را نیز تحت اصل استصحاب مندرج می کند. اینجا ما اولین بار در تفکر محقق حلی با واژه «برائت» روبرو می شیم، آن هم «برائت اصلیه».

ایشان برائت اصلیه و همچنین اصل اباحه را تحت استصحاب مندرج می کند و بعد از اینکه ادله اربعه - یعنی کتاب، سنت، اجماع و عقل - را ذکر می کند، می فرماید دلیل پنجم، استصحاب است و سپس چنین بیان می کند:

«وَأَمَّا الاستصحاب: فأقسامه ثلاثة: استصحاب حال العقل وهو التمسك بالبراءة الاصلية كما تقول: ليس الوتر واجبا لأن الأصل براءة العهدة، ومنه أن يختلف الفقهاء في حكم بالأقل والأكثر فتقتصر على الأقل»

الثاني أن يقال: عدم الدليل على كذا فيجب انتفاؤه، وهذا يصح فيما يعلم أنه لو كان هناك دليل لظفر به، أما لأمع ذلك فإنه يجب التوقف، ولا يكون ذلك الاستدلال حجة، ومنه القول بالإباحة لعدم دليل الوجوب والخطر.

الثالث: استصحاب حال الشرع كالمتيمم يجد الماء في أثناء الصلاة، فيقول المستدل على الاستمرار صلاة مشروعة قبل وجود الماء فيكون كذلك بعده، وليس هنا حجة لأن شرعيتها بشرط عدم الماء لا يستلزم الشرعية معه^۱؛

پس استصحاب سه قسم دارد: قسم اول: استصحاب حال عقل؛ و آن تمسک به برائت اصلیه است؛ چنان که گفته می شود: «وتر واجب نیست؛ زیرا اصل، برائت ذمه است». و از همین قبیل است جایی که فقیهان در حکمی میان اقل و اکثر اختلاف کنند و به اقل اکتفا شود....

۱. المعبر في شرح المختصر؛ ج ۱، ص ۳۲.

قسم دوم: این است که گفته شود: «دلیلی بر فلان حکم وجود ندارد، پس باید منتفی باشد». و این استدلال تنها در جایی صحیح است که بدانیم اگر دلیلی وجود داشت، حتماً به آن دست می‌یافتیم؛ اما اگر چنین اطمینانی نباشد، واجب است توقف کنیم و این گونه استدلال حجت نخواهد بود. از این قبیل است قول به اباحه به جهت نبود دلیل بر وجوب یا حرمت.

قسم سوم: استصحاب حال شرع؛ مانند موردی که شخصی متیمم در اثنای نماز آب پیدا کند، و مستدل بگوید: «این نماز پیش از پیدا شدن آب مشروع بوده، پس بعد از آن نیز مشروع است». و این استدلال حجت نیست؛ زیرا مشروعیت نماز به شرط نبود آب، ملازمه‌ای با مشروعیت آن همراه با وجود آب ندارد.

بنا بر سخن محقق حلی، سه نوع استصحاب وجود دارد؛ اولین آنها، استصحاب حال عقل که تمسک به «البراءة الأصلية» است. اینجا اولین بار واژه «برائت اصلیه» در کلام محقق حلی دیده می‌شود. ایشان مثال می‌زند و می‌فرماید هنگامی که شک در نماز وتر کردیم، می‌گوییم وتر واجب نیست و به برائت اصلیه تمسک می‌کنیم و می‌گوییم: اصل، برائت عهده است. مرحوم حلی، از برائت اصلیه، به «برائت عهده» تعبیر می‌کند. همچنین می‌فرماید در مورد دوران بین اقل و اکثر، ما به برائت از زاید حکم می‌کنیم. حکم به برائت از زاید، هم از مصادیق برائت اصلیه است.

بعد می‌فرماید قسم دوم این است که گفته شود چون دلیل نداریم، پس حکم منفی است؛ مثلاً «چون دلیلی بر وجوب نداریم، پس وجوب نداریم» و «چون دلیلی بر حرمت نداریم، پس حرمت نداریم». اینگونه استدلال را در جایی می‌توان به کار بست که آنجا جایی باشد که اگر دلیلی بود، حتماً به ما می‌رسید و علم به آن پیدا می‌کردیم؛ اما در جایی است که الزاماً چنین نیست اگر دلیلی بود، حتماً به ما می‌رسید، نمی‌توان به این نوع از استصحاب اخذ کرد؛ مانند مسئله‌ای که اصلاً در زمان عصر ائمه اطهار و در زمان عصر رسول اکرم صلی الله علیه و آله، مطرح نبوده است؛ بنابراین، این طور نیست که اگر دلیل بود، حتماً به ما می‌رسید؛ شاید چون مسئله، مبتلا به نبوده، دلیلی از آن به ما نرسیده؛ لذا اینجا باید توقف کرد. ایشان می‌فرماید اصل اباحه نیز از مصادیق استصحاب است؛ اما این دلیل را مخصوص جایی می‌دانند که اگر دلیلی بود به ما می‌رسید. بنابراین ایشان اصل اباحه‌ای که نزد اهل سنت جاری بود و در تفکر سنی جریان داشت را از مصادیق استصحاب شمرده است.

ایشان می‌فرماید مصداق سوم استصحاب است، استصحاب حال شرع است. این استصحاب عقل نیست؛ بلکه استصحاب حکم بعد التشریع است؛ مانند کسی که وقتی نمازش را شروع کرده، آب نبوده و تیمم برایش مشروع بوده است؛ اما در اثنای نماز، آب پیدا شد. اینجا ممکن است کسی بگوید که می‌تواند با همان طهارت ترابیه نمازش را ادامه دهد؛ با اینکه الان دیگر واجد الماء است؛ دلیل این امر، استصحاب حال شرع است؛ یعنی اولی که شخص نماز را شروع کرد، برای او نماز با طهارت ترابیه جایز بود؛ الان نمی‌داند بعد از وجدان آب، آیا آن جواز منتفی شده یا منتفی نشده است؟ همان جواز صلاة با طهارت ترابیه را استصحاب می‌کند. مرحوم محقق حلی می‌فرماید چنین استصحابی، حجت نیست؛ یعنی محقق حلی، با همین استصحابی که الان ما به عنوان یکی از اصول عملیه اربعه می‌شماریم، موافق نبوده و آن را حجت نمی‌دانسته و می‌فرماید: مشروعیت نماز به شرط عدم الماء بود، وقتی آب پیدا شد، دیگر این نماز مشروعیت ندارد.

نتیجه‌گیری از فرمایش محقق حلی رحمته الله

فرمایش محقق حلی، یک فرمایش محوری و اساسی در شناخت تاریخ تحول واژه «اصول عملیه» در تاریخ تفکر شیعی است. از این کلام محقق، ما به دو مطلب می‌رسیم:

مطلب اول: اینکه آنچه از اصول عملیه تا عصر از محقق حلی در تفکر شیعی مطرح بوده، سه اصل بوده است:

۱. یکی «برائت اصلیه» که مراد از برائت اصلیه، همانی است که ایشان از آن به «استصحاب حال عقل» تعبیر می‌کرد. - که مقصود از حال عقل، استصحاب حال ما قبل از تکلیف شرعی است. - این یک اصلی بوده که در زمان محقق شناخته شده بوده است.

۲. اصل دیگری که در زمان محقق شناخته شده و مطرح بوده - صرف نظر از اینکه به آن عمل می‌کردند یا نه؛ ما الان درباره حجیت چنین اصلی بحث نمی‌کنیم، می‌خواهیم بگوییم اصل اینکه آیا مطرح بوده یا نه، اصل «عدم الدلیل، دلیل العدم» است که از آن به «اصل اباحه» تعبیر می‌کردند. منتها نه این اباحه‌ای که بعدها در اصول فقه شیعی مطرح شده که گاهی از آن به اصالة الحل تعبیر می‌کنند؛ بلکه معنای دیگری در تفکر سنی داشته که این معنا اجمالاً به تفکر شیعی منتقل شده است. بنابراین اصل دوم، اصالة الاباحه به معنای «عدم الدلیل دلیل العدم» است - که سید مرتضی آن را کلاً نفی کرد - که در موارد دوران امر بین حذر و عدم الحذر است، این اصل اباحه را جاری می‌کردند؛ به استناد اینکه «عدم الدلیل، دلیل عدم» است.

۳. اصل سوم که در زمان محقق در تفکر اصولی شناخته شده و مطرح بوده، استصحاب حال شرع است؛ که مراد از استصحاب حال شرع، استصحاب حکم شرعی در زمان سابق است، برای اثبات حکم در زمان لاحق است.

بنابراین، استفاده می‌کنیم که این سه اصل، تا آن زمان شناخته شده بوده و از این اصول عملیه اربعه‌ای که ما در تفکر اصولی از زمان شیخ انصاری به بعد داریم، تا زمان محقق حلی، بلکه تا زمان فاضل مقداد، بلکه باید گفت تا زمان فاضل تونی، بلکه باید گفت تا زمان وحید بهبهانی، اثری وجود ندارد. این اصل‌ها بعدها پدید آمدند. آغازش در تفکر وحید بهبهانی پیدا شده، بعد هم مرحوم شیخ انصاری آن را تنقیح کرده است.

مطلب دوم: از فرمایش محقق حلی استفاده می‌شود که همه این اصول عملیه اربعه‌ای که ما الان داریم، بعدها پیدا شده و تفکر شیعی، بعدها بر این اصول عملی مستقر شده است. اصول عملیه اربعه‌ای که ما الان داریم - اصل برائت، اصل اشتغال، اصل تخییر، اصل استصحاب -، در عبارات وحید بهبهانی به طور پراکنده مطرح شده، اما آن کسی که این اصول اربعه را تنقیح کرده، استدلال برایش آورده و اصلاً استدلال عقلی بر حصر این اصول اربعه اقامه کرده است، شیخ انصاری است که می‌فرماید حالت شک در حکم شرعی، بیشتر از چهار حالت نمی‌تواند داشته باشد. بر اساس این حصر عقلی در حالت شک، اصول عملیه را در این چهار قسم حصر می‌کند. البته بعدها هم استدلالات دیگری از همین قبیل شده است. پس تاکنون متوجه این مطلب شدیم که این اصول عملیه اربعه‌ای که ما داریم، به این شکلی که الان در اصول فقه ما مطرح است، دستاورد تفکر شیخ انصاری است. آن وقت روشن می‌شود که چه تغییر عجیب و گسترده‌ای در تفکر اصولی بر اساس ابداع این اصول اربعه عملیه به وجود آمده است؛ حتی تعبیر به «عملی» بودن اصل (اصل عملی).

در محل خودش - اگر به آنجا رسیدیم - عرض می‌کنیم این تعبیر به اصول عملیه، عیب ندارد؛ ولی عملاً فرق بین اصل عملی و بین مفاد اماره وجود ندارد از این جهت که مؤدا و نتیجه هر دو، حکم شرعی است. هم مؤدای اماره، حکم شرعی است و هم مؤدای اصل عملی، حکم شرعی است. این طور نیست که مؤدای اصل عملی، مثلاً فقط جری عملی تنها باشد. این جری عملی، حکم است. به هر حال، این را در آینده توضیح خواهیم داد؛ اما این تعبیر «عملی» و خود واژه «اصل عملی»، در زمان وحید بهبهانی پیدا شده است و بعد تنقیح این اصول عملیه، تقسیم این اصول عملیه به چهار اصل، استدلال بر حصر عقلی بر این اصول عملیه، آن هم موضوع این اصول عملیه را «شک» شمردن، و این شک را موضوع اصول عملیه اربعه دانستن، حتی این معنا که شک به معنای اصولی، به معنی عدم العلم است، نه شک منطقی که در مقابل علم، ظن و وهم باشد؛ در زمان شیخ انجام شده است.

در تقسیم منطقی می‌گویند: انسان اگر با یک قضیه حکمیه مواجه شد، نسبت به آن، چهار حالت می‌تواند داشته باشد: یا تصدیق قطعی پیدا می‌کند، می‌شود قطع؛ یا تصدیق ظنی پیدا می‌کند؛ یعنی ظن پیدا می‌کند به ثبوت یا نفی، این می‌شود قضیه ظنیه؛ یا ظن به خلاف پیدا می‌کند و وهم به آنچه مطابق وهم خودش است دارد، این می‌شود قضیه وهمیه؛ یا مردد بین الحالتین است، نه این طرف رجحان دارد نه آن طرف رجحان دارد، این را می‌گویند شک. این گونه تقسیم، تقسیم منطقی شک است که شک را در مقابل آن اقسام ثلاثه در یک تقسیم چهارگانه قرار می‌دهند.

در تقسیم اصولی، دو حالت بیشتر وجود ندارد: یا قطع است و یا شک؛ به تعبیری دیگر: یا علم است یا عدم العلم. اگر علم بود (علم یقینی)، از آن به «قطع» تعبیر می‌کنیم. اگر علم یقینی نبود، از آن به «شک» تعبیر می‌کنیم. شک، به معنای «عدم العلم» است. اینکه این شک، به معنای عدم العلم است - که اصطلاح جدیدی است و این موضوع بودنش برای اصول عملی، و بعد این اصول عملیه را تقسیم به چهار قسم کردن، و استدلال عقلی بر حصر احکام شرعیه در موارد شک در این اصول عملیه اربعه، این‌ها از ابداعات شیخ انصاری است و در زمان محقق حلی و بعد از زمان محقق، تا زمان وحید بهبهانی، بذر و هسته اصلی این کار، اصلاً مطرح نبود. در زمان وحید بهبهانی، بذر اصلی این تفکر گذاشته شد و به وسیله مرحوم شیخ انصاری رحمته الله علیه این بذر رشد کرد، پرورده شد و به این بحث اصول عملیه تبدیل شد که بحث بسیار مهمی است.

آن اصول سه‌گانه‌ای هم که در عصر محقق مطرح بوده، به درستی روشن نبوده است؛ مثلاً اصل استصحاب، ضوابطش چیست؟ اصلاً استدلال بر استصحاب شرعی چیست؟ دلیلش چیست؟ بعدها بر این استصحاب، ادله مختلفی اقامه شده؛ چه دلیل عقلی، چه دلیل روایی. این استصحاب حال شرعی هم که محقق آورده، با استصحابی که ما الان در اصول عملی داریم، متفاوت بوده است؛ لذا برایش مجمل بوده و ایشان حجیتش را قبول نکرده و گفته این حجت نیست.

همچنین اصل اباحه‌ای هم که مرحوم محقق حلی مطرح کرده، غیر از اصل اباحه‌ای است که ما بعدها به عنوان «اصالة الحل» به عنوان یک قاعده فقهی می‌شناسیم. اصلاً علمای ما، قاعده حل را از اصول عملیه اصول فقه حساب نکردند؛ بلکه اساساً آن را از قواعد فقهی حساب می‌کنند؛ زیرا می‌گویند اصالة الحل، در موضوعات جاری می‌شود؛ نه در احکام. اما اصول عملیه در احکام، جاری می‌شود و ما با اصول عملیه، حکم استنباط می‌کنیم و این اصول عملیه را ما در اصول فقه آورده‌ایم به این دلیل که مقدمه استنباط حکم شرعی است. اما اصل اباحه شرعی (اصالة الحل)، در مورد شبهه موضوعیه است؛ نه در مورد شبهه حکمیه؛ لذا آن را از اصول اربعه به شمار نیاورده‌اند.

آنچه در اصول در اصطلاح جدید مطرح است، اصالة البرائة است که در شبهات حکمیه جاری می شود. این اصالة البرائة هم که الان ما قائل هستیم - که گفتیم تفسیر و تبیینش را شیخ انصاری انجام داده - با آن اصالة البرائة ای که در عبارت محقق حلی آمده بود، کاملاً متفاوت است. آن اصالة البرائة محقق حلی، استصحاب حال عقل بود. ایشان اصالة البرائة را از مصادیق استصحاب دانست و استصحاب را یک دلیلی در مقابل ادله اربعه دانست که این هم یک تفاوت دیگری است در اصطلاح استصحاب.

این استصحابی که الان ما از آن سخن می گوئیم و در اصول عملی ما جاری است، یک اصل در مقابل اصول اربعه نیست؛ بلکه ما این استصحاب با کتاب و سنت و یا عقل اثبات می کنیم. این استصحاب، یکی از ادله ای است که در همان ادله اربعه مندرج می شود؛ نه اینکه یک دلیل مستقل در کنار ادله اربعه باشد.

بنابراین روشن شد که سه اصل از اصول عملیه در زمان محقق وجود داشته که این سه اصل عملی، هیچ ارتباطی با اصول عملی زمان فعلی - یعنی از زمان شیخ انصاری به بعد - ندارد.

یکی اصل «برائت اصلیه» است که ایشان آن را تحت استصحاب حال عقل مندرج کرده و آن را از مصادیق استصحابی دانسته که دلیل خامسی در عرض ادله اربعه می شمارد. این برائت اصلی، با آنچه ما امروز به نام «برائت» مطرح می کنیم کاملاً متفاوت است.

دیگری، اصل «اباحه» است. اصل اباحه ای هم که ایشان مطرح می کند، باز هم با اصل اباحه ای که ما امروز مطرح می کنیم کاملاً متفاوت است. ما امروز اگر اباحه را به عنوان اصالة الحل مطرح می کنیم، آن را به عنوان قاعده فقهی مطرح می کنیم. در شبهات حکمیه، اصالة الاباحه نداریم؛ بلکه اصالة البرائة داریم. اصالة الاباحه، در شبهات موضوعیه جاری می شود؛ در مواردی که شک در این است که مثلاً این شیء خارجی مباح است یا مباح نیست؟ حلال است یا حلال نیست؟ مانند آن روایت مسعدة بن صدقه که درباره این است که در بازار پیراهنی یا پارچه ای می خری، یا معامله ای می کنی و نمی دانی که این چیزی که خریده ای، و این چیزی که به تو فروخته، حلال است یا حرام است؛ اینجا حضرت می فرماید: «كُلُّ شَيْءٍ هُوَ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ بِعَيْنِهِ»^۱؛ این بیان، مبنای اصالة الحل است. این «كُلُّ شَيْءٍ هُوَ لَكَ حَلَالٌ»، یعنی هر شیء خارجی و هر شبهه موضوعیه؛ نه شبهه حکمیه کلیه.

بنابراین، نه استصحاب مرحوم محقق حلی، ربطی به استصحاب فعلی ما دارد؛ به این معنا که استصحاب به شکلی مطرح بوده که با این استدلالاتی که ما امروز اقامه می کنیم کاملاً متفاوت است و ایشان استصحاب را دلیل خامس در مقابل ادله اربعه می آورد؛ و نه اصل اباحه ای که بیان می کنند، با اصل اباحه ای که ما امروز داریم یا اصالة الحلی که مطرح می کنیم، مطابقت دارد؛ و نه اصالة البرائة ای که ایشان می فرموده، با اصل برائتی که ما امروز داریم تطابق دارد. اصل برائتی که ایشان می گفته، همان استصحاب حال عقل بوده و ایشان این را مصداقی از مصادیق دلیل استصحاب می آورد؛ در حالی که امروز

۱. وسائل الشیعة، کتاب التجارة، ابواب ما یکتسب به، ب ۴، ح ۴.

اصالة البرائة ای که ما مطرح می کنیم، در مقابل اصل استصحاب است و اگر استصحاب جاری شود، دیگر نوبت به اصل برائت نمی رسد.

ادامه بحث را ان شاء الله فردا پی می گیریم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین



مؤسسه حفظ و نشر آثار آیت الله اراکی